



درسهایی منتشر نشده از:

شهید حجة الاسلام والمسلمین دکتر باهنر

روانشناسی و جامعه‌شناسی

(۲)

در مقاله پیش، جامعه‌شناسی دانشگاه را مورد بررسی قرار دادیم. اکنون قبل از آن که به موضوع دیگری بپردازیم، مختصری پیرامون واژه "جامعه" و اصطلاح "جامعه - شناسی" بحث و گفتگویی کنیم:

جامعه چیست
و جامعه‌شناسی کدام است؟

جامعه عبارت است از: مجموعه انسانی که برای هدف مشترک، با تقسیم مسئولیت و ایجاد روابط خاص، دور هم جمع می‌شوند. بنابراین هر گروه و جمعیتی جامعه نامیده نمی‌شود. مثلا به عده‌ای از مردم که در پارک قدم می‌زنند، جامعه گفته نمی‌شود، زیرا آنان برای هدف مشترک و روابط خاص، با تقسیم مسئولیت‌های جمعی به پارک نرفتند و دور هم جمع نشده‌اند، ولی یک ملت و افراد یک کشور جامعه نامیده می‌شوند، زیرا آنان مردمی هستند که روابطی در میان‌شان وجود دارد و هر گروه و فردی هم مسئولیتی را پذیرفته، و در مجموع

کشور را اداره می‌کنند و به حیات اجتماعی خود ادامه می‌دهند. با توجه به تعریف بالا، جامعه‌شناسی نیز روشن می‌شود که عبارت است از: شناخت بافت روابط، تکوین، رشد و هدف‌های یک مجتمع انسانی. همچنانکه یک فرد تولد، رشد، بیماری، سلامت، بیداری، خواب، شکست، پیروزی و مرگ... دارد، جامعه نیز عینا چنین است. و همان‌طور که پیکریک فرد را سلول‌های گوناگون و متعدد تشکیل می‌دهند، و در عین اینکه هر کدام، مسئولیت خاص و روابط ویژه‌ای دارند، وجود رشد و زندگی می‌کنند و نوعی حیات مخصوص به خود دارند، جمعا یک هدف را تعقیب می‌کنند و آن عبارت است از: ادامه حیات یک پیکر، جامعه نیز چنین است، یعنی افراد انسانها حکم سلولها، گلبولها و اعصاب و جوارح یک پیکر را دارند که هر کدام با داشتن حیات و روابط ویژه... برای نجات و ادامه حیات جامعه می‌کوشند، پس جامعه حکم یک فرد را دارد.

کدام اصل است، فرد یا جامعه؟

با توجه به مطالب بالا، در جامعه - شناسی این بحث مطرح است که: آیا اصالت با فرد است، یا با جامعه؟ به تعبیر دیگر آیا با اصالت را به فرد بدهیم و بگوئیم: این فرد است که خواسته‌هایش و اراده‌اش و استقلال و رشدش در جامعه اثر دارد، و این افراد رشیده‌ستند که یک جامعه رشید بوجود می‌آورند... یا اینکه بگوئیم: اصل جامعه است و فرد، حکم مهره را در درون جامعه دارد و جامعه است که فرد را به روشنی که خواست هدایت می‌کند فرد بارش در جامعه رشد می‌یابد، و با ضعف جامعه تضعیف می‌شود. این کارخانه جامعه است که کار می‌کند. و اگر این کارخانه نباشد، یک فرد، یک پیچ و مهره دور افتاده‌ای خواهد بود. بر اساس این دو نظریه، دو نوع فلسفه بوجود آمده است: اصالت فرد و اصالت جامعه، سوسیالیسم و ایده آلیسم، سوسیالیته و ایدئوآلیته.

در مکتب‌های گوناگون تربیتی، سیاسی، فلسفی نیز این بحث پیش می‌آید و هر کدام طرفدارانی دارد. مثلا "ژان ژاک روسو" در کتاب "امیل" اصالت را به فرد می‌دهد و روانشناسی تربیتی را بر این اصل آغاز

می‌کند، ولی در همین رشته افرادی هستند که اصالت را به جامعه داده‌اند. در مارکسیسم و در جامعه سوسیالیسم اصالت مربوط به جامعه است و فرد همانند مهرهای معرفی می‌شود، برخلاف مکتبهای غربی که آزادیهای نامحدود بر فردی دهند تا آنجا که به سرمایه‌داری وسیع کشیده می‌شود.

از توضیحات بالا روشن شد که برخی به "فرد" و برخی به "جامعه" اصالت داده‌اند، ولی اسلام طبق روال روانشناسی و جامعه‌شناسی مخصوص به خود که بر اساس تعادل و شناخت درست استوار است در اینجا نیز اصالت را به یکی از اینها نداده، بلکه "اصالت فرد آمیخته" با جامعه را اعلام می‌کند: از یک سو به فرد رشد می‌دهد، آزادی می‌دهد، شخصیت می‌دهد، استعدادش را به شکوفایی می‌رساند به او نقش احساس مسئولیت می‌دهد و در بسیاری از روابط اجتماعی، اختیار کامل و حق انتخاب بوی می‌دهد. مانند معاملات که باید با رضایت خود فرد باشد، و گرنه معامله باطل است، یا ازدواج که با انتخاب و آزادی کامل طرفین، عقد ازدواج اجراء می‌شود. در انتخاب شغل و رشته و ... نیز همین طور است.

و از سوی دیگر جامعه و امت را مورد اهمیت قرار می‌دهد، و آنجا که رشد جامعه مطرح است همه چیز را مربوط به جامعه می‌داند به فرد می‌گوید: تو منافع را فدای جامعه کن، با آگاهی و آزادی حرکت را طوری قرار بده که منافع و مصالح جامعه محفوظ بماند، حق ندادی هیچ کاری انجام دهی که به زیان جامعه باشد. و لذا قرآن خطابه‌های دسته‌جمعی دارد و قوانین کلی جامعه - شناسی در قرآن به این صورت است:

"ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْكِبْرِ وَالْأَخْرِيَّةِ"
"كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ" (۱)

یا:

"وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ مَتَّوًّا اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا"
"عَلَيْهِمْ بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ" (۲)

همچنین مسائل مربوط به امر معروف و نهی از منکر و جهاد و سایر مسئولیت‌های اجتماعی، عموماً ناظر به عظمت و اصالت جامعه است.

پس از نظر اسلام "اصالت متقابل" در میان فرد و جامعه مطرح است و هر دو اصلند. اسلام در حالی که به فرد مسئول می‌گوید منافع شخصیت را فدای جامعه نکند، در عین حال می‌گوید این کار باید با آزادی و آگاهی و اختیار فرد صورت گیرد و خود فرد حرکتش را باید بگونه‌ای ترتیب دهد که مصلحت جامعه رعایت شود.

این یک نوع روانشناسی است. اسلام در حالی که جامعه را یک واحد کل می‌داند و برای آن مرگ و زندگی قائل است و می‌گوید:

"وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا الْقُرُونََ مِنْ قَبْلِكُمْ" (۳)

در نظر

اسلام فرد و جامعه

نسبت به طاعات فردی

یکدیگر تأثیر متقابل

دارند

"قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ"
"كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِ" (۴)

در همان حال فرد را دارای نقش و

مسئولیت می‌داند و می‌گوید:

"كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ" (۵)
"وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ" (۶)

خلاصه آنکه از نظر اسلام نقش و حرکت فرد و جامعه نسبت به یکدیگر تا آنجا متقابل دارند، همچنانکه تاریخ می‌تواند فرد را در مسیر خود قرار دهد، فرد نیز تاریخ ساز می‌شود، مانند انبیا و رهبران الهی و آسمانی.

ضرورت حاکمیت قوانین

همچنانکه برای ادامه زندگی یک فرد از جهت "فیزولوژیکی" نوعی قانون طبیعی لازم و حاکم است، برای رشد و تداوم حیات یک جامعه، بشر نیز به قوانین احتیاج است که حاکم بر جامعه باشد، چه می‌شود که یک جامعه می‌تواند باقی بماند، یا میرد؟ اینجا طرح این فلسفه پیش می‌آید که: جامعه با حفظ هویت اجتماعی‌اش چه قوانینی بر آن حاکم است؟ و علت رشد و بارکودش چیست؟

۱- بواسطه اعمال مردم فساد درختکی و دریا پدیدار گشت (سوره روم آیه ۴۱)

۲- اگر مردم شهرها (روی زمین) ایمان آورده و برهیزگاری شدند، ما دره‌های برکات آسمانها و زمین را بر روی آنها می‌کنویم (سوره اعراف آیه ۹۶)

۳- ما اقوام و مللی را پیش از شما که کفر ظلمتان بدست ما بودی سیردیم (سوره بونس آیه ۱۳)

با این آیات، بهترین قواعد جامعه‌شناسی ارائه شده است که در بر تو آنها سبب شکستها و پیروزیها بدست می‌آید و اساس آنها تفسیر می‌گیرند.

۴- ای پیامبر! بگو (بمردم) که در زمین سیر کنید پس بتفکرید چگونه بوده است سرانجام پیشینان (سوره روم آیه ۴۱)

۵- هرکس در گرو آن چیزی است که بدست آورد (سوره مدثر آیه ۳۸)

۶- هرکس به وزن ذره‌ای سبکی کند، آرامی بسند (سوره زلزله آیه ۷)

ادامه دارد